دوفصلنامه علمی ـ تخصصی انجمن ادبیات
سال پنجم/شماره ۵/ بهار و تابستان ۱۴۰۱

Two scientific-specialized quarterly journals of
Tabligh Scientific Research Association
Year. **5**/ No. **5**Spring and Summer **2022**

بررسی فقهی منع تسلّط کفّار بر ممالک اسلامی

□ عبدالله امیری *

چکیده

نفی تسلّط کفّار بر ممالک اسلامی به عنوان یک قاعـده‌ی فقهـی نقـش پایـدار و تأثیرگـذاری بـر رفتـار، تصمیمات و سیاست های کلان نظام اسلامی دارد و در ابواب مختلف فقه کاربرد دارد کـه اعتبـار آن برگرفتـه از کتاب و سنّت است. اسلام برای سیاست خارجی و روابط بـین الملـل، اصـولی را ترسـیم می‌کنـد، کـه از جملهٔ آن ها: «اصل نفی سلطه‌پذیری»است. ایـن اصـل در روابـط خـارجی دولـت اسـلامی بـا بیگانگـان جایگاه بسیارمهمی‌دارد. نفی ظلم و سـتم برمـردم مسـلمان و حفـظ اسـتقلال و نفـی وابسـتگی نسـبت بـه بیگانگان شالوده واساس این قاعده در سیاست خارجی حکومت اسلامی اسـت. مهـم تـرین هـدف نهـی و نفی دائمی و همیشگی تسلّط کفّار بر ممالک اسلامی، حفظ عزّت و احترام مسـلمانان اسـت. البتـه کـاربرد این اصل در روابط خارجی احتمال دارد و در مواردی با«اصل وفای بـه عهـد» در تـزاحم باشـد کـه بـه نظـر می‌رسد هر چند اصل اولیه بر تقدم اصل وفای به عهد است امّا به طور کلی نمی‌توان یکـی از دو اصـل را بـر دیگری مقدم داشت بلکه در هر مورد باید براساس مصـلحت دولـت اسـلامی و مسـلمانان و قاعـدة اهـم و مهم اقدام کرد. در این پژوهش از روش توصیفی تحلیلی اسـتفاده شـده اسـت و اطلاعـات مـورد نیـاز بـرای انجام این تحقیق و روش جمع آوری داده ها، با استفاده از روش کتابخانه‌ای انجـام گرفتـه اسـت. اسـتفاده از منابع داخلی، کتب، پایان نامه و مقالات در آرشیو کتابخانه هـا از جملـة ایـن مـوارد اسـت. امـروز یکـی از مشکلات ممالک اسلامی، سلّطه قدرت های غیرمسلمان برآن هاست. اسلام، چارة ایـن مشـکل را اجـرای نفی سبیل می‌داند. ولی ماهیّت، قلمرو، نقش وکاربرد آن کـدام اسـت؟ ایـن اصـل را بـا چـه تحلیلـی بایـد پذیرفت؟ مقالة حاضر به پاسخ تحلیلی این پرسش می‌پردازد.

واژه های‌کلیدی: جهان اسلام، دارالاسلام، کفّار، نفی سلّطه«سبیل»، وفای به عهد.

---

[1] * فارغ التحصیل سطح ۴ جامعة المصطفی ﷺ العالمیة.

مقدمه

ارتباط همزاد وهمراه انسان است. انسان ها همه اعضای خانواده بزرگ بشری هستند و به حکم ضرورت زندگی اجتماعی، در بسیاری از امور زندگی باهم شریک هستند. بدون ارتباط مانمی‌توانیم زندگی‌کنیم. دنیایی را تصورکنید که درآن همه چیزداشته باشیم، امّا با کسی ارتباط نداشته باشیم. به راستی در چنین دنیایی‌ادامهٔ زندگی ممکن نیست. ارتباط انسان را قادر می‌کند تاخواسته ها و نیازهای خود را به دیگران منتقل کند. محبت کردن، تبادل افکار و اعتقادات، تبادل اطلاعات در میان گذاشتن احساسات(اندوه وخوش حالی، و...)حلّ کردن مسائل، درک کردن دیگران، تأمین نیازها و ... همه وهمه از طریق ارتباط بین انسان ها میسّرمی‌شود.

اسلام دین جهان شمول، یعنی کلی ودائمی است وگرچه همهٔ افراد جهان مسلمان نیستند، دین جهانی با جهان متشتّت حتماً بارویکردی الهی بودن خواهان زندگی مسالمت آمیز است در سه سطح محلّی، منطقه‌ای و بین المللی: سطح محلّی‌آن، منوط به حوزهٔ اسلامی است وسطح منطقه‌ای‌آن راجع به حوزهٔ توحیدی، اعم از اسلام، مسیحیّت و یهودیّت است و قلمرو بین المللی‌آن ناظر به جنبهٔ انسانی است که اعم از موحد و ملحد است.

ازطرفی نفس روابط، خواه ناخواه، اثرگذار است و از آن جا که در اسلام معیارکلی‌حق و باطل، ایمان وکفراست نه مسائل اقلیمی جغرافیایی... اگرکافران وغیر مسلمان از مسلمانان اثر بپذیرند، به سود کافران وغیر مسلمان خواهد بود، زیرا آن تأثر زمینهٔ گرایش به خداوند و وحی ونبوّت است؛ امّا تأثر مؤمنان از آنان به زیان مؤمنان است، چون زمینهٔ کژراهه رفتن وانحراف از معارف دینی است.

براساس جهانی و خدای بودن، اسلام نه دین انزوا است تا جدا از جهان زندگی‌کند و نه سلطه پذیراست و نه سلطه گر. هم اصل انزوا را باطل می‌داند وهم سلطه گری را امضاء نمی‌کند وهم سلطه پذیری را ننگ می‌دانند، چون معیار این روابط را قسط وعدل تنظیم می‌کند. اگر براساس قسط وعدل رابطه تدوین و تنظیم شد، انسان نه از قدرت خود سوء استفاده می‌کند و نه اجازه می‌دهد مقتدری از قدرت او بد استفاده کند، از این رو در عین حال که در قرآن کریم(ممتحنه/۸) رابطه با کافران را امضاء کرده، در جای دیگر:(توبه/۱۲) رابطه با مستکبران را امضاء نکرده است، چون با کافر زندگی مسالمت آمیز هست، زیرا وی گرچه اصول الهی را نمی پذیرد، ولی اصول انسانی را می پذیرد؛ امّا مستکبر نه اصول الهی را می پذیرد و نه اصول انسانی را.

قرآن کریم درعین حال که روابط مسلمانان با پیروان ادیان توحیدی و نیزکافران را امضاء می‌کند؛

امّا نه سلّطه پذیری مسلمانان را امضاء مـی‌کنـد ونـه سـلطه گـری غیر مسـلمانان را : (وَ لَـنْ یَجْعَـلَ اللَّـهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً. نساء/۱٤۱)، و به همان مـلاک و معیـاری کـه اسـلام اجـازه نمـی‌دهـد کسی ظلم کند، اجازه نمی‌دهد کسی ظلم بی پـذیرد: (لا تَظْلِمُـونَ وَ لا تُظْلَمُـون. بقـره/۲۷۹)؛ هـر چنـد اسلام رابطه با کافران وملحدانِ غیر معاند را امضاء می‌کند، ولی محدودیت هـایی در ایـن رابطـه دارد کـه برخی آن ها عبارتنداز:

منع هرگونه رابطه ولایی با کافران: مشرکان و منافقان دوستان یکدیگرند. قـرآن کـریم در آیـاتی اصـل رابطة ولایی مؤمنان با«اهل‌کتاب»را نفی می‌کند: (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُـودَ وَ النَّصـاری أَوْلِیـاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمینَ. مائـده/۵۱) و نیـز پیونـد ولایی با«کافران» را ممنوع می‌داند: (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُـوا لا تَتَّخِـذُوا الْکـافِرِینَ أَوْلِیـاءَ مِـنْ دُونِ الْمُـؤْمِنِینَ أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَیْکُمْ سُلْطاناً مُبیناً. نساء/۱٤٤) وهم چنین رابطة ولایـی بـا«منافقـان»را :(یـا أَیُّهَـا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ ... توبه/۲۸) روا ندانسته.

قرآن کریم، راز ممنوعیت پیوند ولایی با کافران ومنافقان را چنـین بیـان مـی‌کنـد: (وَدُّوا لَـوْ تَکْفُـرُونَ کَماکَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَواءً فَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِیاء. نساء/۸۹)؛ آنان«منحرفـان از دیـن خـدا» دوسـت دارنـد همان گونه که خود کافر شده‌اند، شما هم کافر شـوید، تـا [در کفـر و ضـلالت] بـا هـم برابـر و یکسـان باشید. بنابراین از آنان دوستانی‌انتخاب نکنید. نفی‌سبیل براسـاس مصـالح ومنـافع مسـلمین وحکومـت اسلامی، تمامی روابط وسیاست کلی‌آن ها را بـا مـردم وحکومـت هـای جهـان تعـدیل، تنظـیم وکنتـرل می‌کند.

الف) مفاهیم

مفهوم شناسی: درابتدای بحث به اختصار بـه مفهـوم شناسـی واژه هـای مهـم تحقیـق حاضراشـاره می‌شود.

۱) جهان اسلام

شـاید امـروزه، بهتـرین معـادل فارسـی بـرای مفهـوم جهـان اسـلام، (دارالاسـلام)، (کشـورهای اسلامی)، یا(ممالک اسلامی) باشد و هم چنین وقتی از جهان سـلام بحـث مـی‌شـود، کشـوری واحـدِ تلقّی و به ذهن متبادرمی‌شود و این مسأله بر خلاف مرزبندی هـای موجـود در جهـان مـی‌باشـد؛ چـون

امروزه جهان اسلام دارای کشور های متعدد بـا مـرز بنـدی هـای معـیّن و بـا حکومـت هـای گونـاگون پادشاهی، ریاستی، پارلمانی و... هستند.

مفهوم جهان اسلام از دوکلمه«جهان و اسلام»ترکیب شده اسـت. درتفسـیر ایـن مفهـوم سـه نظروجـود دارد:

اول: جهان اسلام؛ یعنی‌کشورهای اسلامی که حکومت آن اسلامی و دین رسـمیّ آن اسـلام باشـد، مانند جمهوری اسلامی‌افغانستان، ایران و کویت.

دوم: جهـان اسـلام؛ یعنـی‌کشـورهای کـه اکثریّـت مـردم آن مسـلمان باشـند. طبـق معنـایی دوم، کشورهای اسلامی را می‌توان به صورت زیرتقسیم بندی کرد:

الـف) کشـورهای مسـلمان نشـینی کـه حکومـت آن هـا را غیرمسـلمانان دراختیـار دارنـد، نظیـر، کشورآفریقایی نیجریه.

ب) کشورهای مسلمان نشینی که دین رسمی ندارند، مانند، کشورترکیه. (عزّتی، ۱۳۷۸، ۳۸-۳۹)

سوم: جهان اسلام؛ یعنی کشورهای که درآن مسلمانان زندگی می‌کنند چـه دراکثریّـت باشـند و چـه دراقلیت.

دارالاسلام: عبارت است از سرزمینی که بیش‌تر مـردم آن مسـلمانانی باشـند کـه درانجـام امـوردینی خود واقامه شعائر اسلامی، از آزادی عمل و امنیت جانی و مالی برخـوردار باشـند و در ابعـاد اقتصـادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه، آزاد و یـا نفـوذِ چشـم گیرداشـته باشـند. بـه بیـان دیگـر، مـلاک و معیاردردارالاسلام همانـا ایمـان وعقیـده اسـت نـه وطـن، اقامتگـاه ومحـل زنـدگی، افـرادی کـه بـانژاد هایی‌گوناگون ودرمکان های مختلف زندگی می‌کنند همانند اعضـایی یـک پیکرنـد و بـا اختلافـاتی کـه درآفرینش با یکدیگردارند، امّت واحـده هسـتند: (إِنَّ هـذِهِ أُمَّـتُكُمْ أُمَّـةً واحِـدَةً وَ أَنَـا رَبُّكُـمْ فَـا عبُـدُونِ؛ این«پیامبران بزرگ و پیروانشان» همه امّت واحدی بودنـد«و پیـرو یـك هـدف»؛ و مـن پروردگـار شـما هستم؛ پس مرا پرستش کنید. انبیاء/۹۲)

۲) مفهوم کُفّار

کفّار، جمیعی مشتقات این ماده؛ (کافِر، کافرین، کُفر، کُفّار...)، درلغت به معنی فـرو پوشـاندن، در پرده کردن، پوشا ننده است چنان که زارع را کافِرگویند به جهت این کـه پوشـاننده دانـه بـه خـاک اسـت، پوشانیدن، پنهان کردن، انکارکردن، ناگرویدن، ناسپاسی نمودن، ناگرویدن به خدای تعـالی، ضـدِّ ایمـان آوردن. حق پوشان، کُفران کننده، ناسپاس را از این روکافرگویند که وی نعمت حق را نا دیده مـی‌گیـرد کـه

گوئی پرده بر آن می‌افکند، ضدِّ مؤمن را کافر گویند که وی حقیقت وجود خدا یا یکتائی او یا رسالت انبیاء را به انکارخویش می پوشاند، ظالم و بی رحم، ناسپاس. درلسان شرع و فقه اسلامی: انکارنمودن یکی از اصول دین، مانند ذات خداوند یا توحید خدا و یا نبوّت و یامعاد است، انکار یکی ازضروریات دین هم چون نماز و زکات نیز کُفراست. به بیان دیگر، انکار آن چه که خداوند شناخت واعتراف به آن را واجب کرده باشد. (دانشنامه، ۱۳۸۸، ۳، کفر) دراصطلاح به کسانی‌که از دین اسلام خارج است خواه پیروی یکی ازادیان رسمی باشد یا نباشد، کافِرگفته می‌شود. درفقه سیاسی کسی است که وجود خدا یا وحدانیّت او یا روز جزا یا رسالت انبیاء یا یکی از ضروریات دین را منکر باشد و چنین کسی از نظرشرع اجماعاً نجسُ العین می باشد جزاهل کتاب که در نجاستشان اختلاف است. از لحاظ عقیدتی، کافِر به کسی گفته می شود که منکر خدا، یگانگی خدا ورسالت باشد و یا امری ضروری از دین را با توجّه، انکار کند. به بیان دیگر، اصول عقیدتی مسلمانان؛ یعنی توحید ونبوّت پامبراکرم(ص) را قبول ندارد و به آن ها معتقد نیست. عدم اعتقاد به اصول عقاید اسلامی و یا انکار نمودن ضروری دین اسلام. آدمی به این وصف را کافِرگویند. کافِری که عقیدة به توحید خداوند نداشته باشد کُفراو را کُفرشرک نامند. آن که پیرو دین حق نیست، بی ایمان. (جعفری، ۱۳۸۱، کافر)

۳) نفی سبیل

کلمة سبیل، در لغت به معانی متعددی از جمله، راه، سبب، شیوه، غلبه و تسلّط، حجت، عتاب و عذاب و... ذکر شده است. امّا گاهی به معنای شریعت و قانون نیز به کار برده می شود. منظور از«سبیل» در این جا همان معنای اخیر می باشد؛ یعنی قانون و شریعت. (انوری، ۱۳۸۷، ۲، سبیل) دراصطلاح به معنای آن است، خدا حکمی‌که از ناحیه آن سلّطه کفّار بر مسلمین ایجاد شود تشریع نکرده است. (موسوی، ۱۳۸۳، ۱، ۱۶۲)

واژه‌ی«نفی» نیز در این جا به معنای بسته شدن می باشد پس، مفهوم ومعنای«نفی‌سبیل»کافران بر مسلمانان چنین است: خداوند در قوانین و شریعت اسلام هیچ گونه راه نفوذ و تسلّط کفار بر مسلمین را باز نگذارده و هرگونه راه تسلّط کافران بر مسلمانان را بسته است. براساس نفی سبیل، هیچ غیرمسلمان وکافری نباید هیچ گونه راهی‌تَسلّط برمسلمانان داشته باشد و به آن ها سروری کند و هرحکمی از احکام عمومی اسلام که زمینهٔ بر تری کافر بر مسلمان باشد، ملغی و قابل عمل نیست. و نیز هرگونه فعالیت اقتصادی وقراردادی که مستلزم تسلّط کُفار بر جامعة اسلامی یا فرد کافربرمسلمان باشد، از نظرشرعی نامطلوب است و نفی می‌شود و به همین خاطر، همیشه باید مسلمان در موقعیت

برتر یا حداقل مساوی با دیگران در جامعه، قرار داشته باشد. از نظرفقهی به این موضوع«قاعدة نفی سبیل»می‌گویند و به هرحکمی‌که باعث بر تری و تفوق کافر بر مسلمان باشد، حکومت دارد وآن را از بین می‌برد. با قاطعیت می توان گفت: نفی سبیل در روابط خارجی اسلام و مسلمانان به اصطلاح «حق و تو» دارد. اگر یک قرارداد سیاسی و اقتصادی و مقاوله‌ی نظامی و حتّی فرهنگی به عنوان مقدمه و زمینة تسلّط کفار بر مسلمین تلقی شود، نفی سبیل، آن قرارداد و مقاوله را باطل می سازد. امام خمینی«ره» درمورد مفاد ومصادیق نفی سبیل می‌نویسد: ممکن است بگویم، نفی سبیل وجه سیاسی دارد و در مقام توجّه دادن مسلمانان به این امر مهم که لازم است از سلّطة کافران به هر وسیله‌ی ممکن خارج شوند؛ زیرا تسلّط آنان امر محتوم و تقدیر الهی نیست تا تسلیم به آن لازم باشد، بلکه رضایت دادن به این سلّطه، ذلت و ظلم است و خداوند از این بری است. (خمینی، ۱۳۸۰، ۲، ۷۲۵) و ایشان با توسّل به آیة« نفی سبیل»، می‌فرماید: ما باید ایرانی بسازیم که بتوانند بدون اتکا به آمریکا، شوروی و انگلستان و همین جهان خواران بین‌المللی، استقلال سیاسی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی خویش را به دست گیرد و روی پای خود بایستد و هویت اصیل خویش را به جهان عرضه کند. (خمینی، همان، ۸، ۹۱) هم چنین درخصوص منزلت و جایگاه نفی سبیل در روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مسلمانان با بیگانگان، می‌نویسد: اگر روابط تجاری با کفّار موجب ترس برحوزة اسلام شود ترک این روابط بر تمام مسلمانان واجب است، در اینجا فرقی میان استیلای سیاسی یا فرهنگی و معنوی دشمن وجود ندارد. اگر روابط سیاسی‌که بین دولت های اسلامی و دول بیگانه بسته می‌شود و برقرار می‌گردد موجب تسلّط کفّار بر نفوس و بلاد و اموال مسلمانان شود یا باعث اسارت سیاسی اینها گردد، برقراری روابط حرام است و پیمان‌هایی که بسته می‌شود باطل است و بر همة مسلمین واجب است که زمامداران را راهنمایی کنند و وادارشان نمایند بر ترک روابط سیاسی این چنانی هر چند با مبارزه منفی باشد. (خمینی، همان، ۱، ۱۸۵)

ب) مدارک نفی‌سبیل

۱) آیات

الف) آیه شریفه: (وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرینَ عَلَی‌الْمُؤْمِنینَ سَبیلاً)؛ وخداوند«ازامروز»تا ابد اجازه نداده که کافران کمترین تسلّطی برمسلمانان داشته باشند. (نساء/ ۱٤۱) واژة«سبیل»هنگامی‌که همراه«الی»به کاررود به معنای راه وزمانی‌که به«علی»همراه شود به معنای سُلّطه وغلبه است. مراد از

لفظ: (الْمُؤْمِنِينَ) معنای خاص آن نیست که اختصاص به شیعة دوازده امامی داشته باشد، بلکه شامل همه‌ی کسانی است که به شهادتین اقرار دارند و چیزی که مقتضی کفر باشد، از ایشان صادر نشود. لذا کلیه‌ی فرَق و مذاهب اسلامی، به جزآن ها که محکوم به ارتدادند را شامل می‌شود. در مقابل، کافران کسانی هستند که به دینی غیر از اسلام ایمان داشته باشند و یا با وجود قبول اسلام، ضروری دین اسلام را انکارکنند. (ایروانی، ۱۳۹۳، ۷٤) آیه یک قانون کلی را بیان می‌کند و شامل هر نوع برتری مسلمان برکافران است چه از نظر حجت ودلیل و چه از نظر احکام فقهی و حقوقی؛ چه در دنیا و چه درآخرت. فقهاء درمسائل مختلف حکمی و فقهی، برای اثبات عدم تسلّط کُفّار بر مؤمنان، به جمله‌ی: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ»استناد می‌کنند. البتّه رفت وآمد وکسب اطلاع و آموزش دیدن وتبادل فرهنگی و فعالیت های اقتصادی، اگرسبب سُلّطه‌ی کُفّاروذلّت مؤمنان نباشد مانعی ندارد. چون در روایات می‌خوانیم: آموزش ببینید، گرچه به قیمت مسافرت به کشور چین باشد. و یا پیامبراکرم«صلی‌الله علیه وآله» فرمود: هرکافر اسیری، ده مسلمان را آموزش دهد او را آزاد می‌کنم. و در زمان معصومین «علیهم‌السّلام» روابط مختلف، از جمله معاملات میان مسلمانان و دیگران انجام می‌شده است. (قرائتی، ۱۳۸۳، ۲، ۱۹۱)

ب) آیه دیگرمی‌گوید: عزّت مخصوص خدا ودوستان اواست: (وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ)؛ درحالی که عزت واقتدار«سروری»ازآنِ خدا و رسول او و مؤمنان است. (منافقون/۸) گرچه درفارسی روزمره«مفهوم عزّت»به‌معنی احترام وآبرو یا گران بها بودن است، ولی‌درلغت عرب چنین نیست، بلکه عزّت به معنی قدرت شکست نا پذیراست. درعبارت: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ»، چون«لِلَّهِ» مقدم بر«الْعِزَّةُ» شده است، انحصاراستفاده می‌شود، یعنی عزّت واقعی مخصوص خداوند وذاتیِّ اوست و عزّت پیامبر، به دلیل عنایات ویژة خداوند به او وعزّت مسلمانان، به خاطر وعدة الهی بر نصرت و پیروزی نهایی‌آنان است. شرف وعزّت اسلام اقتضاء می‌کند حکمی جعل نشود یاقراردادی منعقد نشود که موجب ذلّت مسلمانان وعزّت کُفارگردد یا کُفار را برمسلمانان مسلّط سازند وگرنه عزّت وشرف مسلمانان از بین می‌رود. (طیّب، ۱۳۷۸، ۱۳، ۲٦)

۲) روایات اسلامی

روایاتی‌که درمورد«نفی‌سبیل»وارد شده زیاد است. در این قسمت به یک روایت اکتفا می‌کنیم. پیامبراکرم (ص)فرمود: (الْإِسْلَامُ يَعْلُوَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ،وَ الْكُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرِثُونَ)؛ اسلام«برهمه چیز»برتری دارد، و هیچ دینی برآن برترندارد. وکُفّار به منزلة مرده‌گانند«از این رو،

درتقسیم‌ارث» که نه مانع ازارث بردن مسلمان می‌شوند، و نه خود از مسلمان ارث می‌برند. (قمی، ١٤١٤ق، ٤، ٣٣٤) وجملة: «الْإِسْلَامُ يَعْلُوَوَلَا...»نیز به روشنی دلالت دارد که کافر نباید. تسلّط و برتری بر مسلمان داشته باشد و گرنه کُفر بر اسلام برتری پیدا می‌کند که در این حدیث نفی شده است. به بیان دیگر، این حدیث مشتمل بر دو جمله است یکی اثبات و دیگری نفی؛ جملة اول که می‌گوید: اسلام برتری پیدا می‌کند به این معناست که تمام احکامی‌که وضع شده است، برتری اسلام برکفر درآن رعایت شده و جملة دوم که می‌گوید: هیچ چیزی برآن برتری پیدا نمی‌کند عکس آن را معنا می‌دهد، یعنی هرحکم و برنامه‌ای که باعث برتری کافر بر مسلمان باشد دراسلام نیست. حدیث نبویّ، یک قانون کلی را درقالب«احکام ارث»بیان می‌کند؛ مثلاً طبق عمومات ارث هر پدری از فرزند خود و بالعکس یا برادر از برادر و یا خویشان دیگر از هم ارث می‌برند با تفصیلی که در قرآن و کتب فقهی آمده است ولی اگر وارث میّت، کافر باشد از او ارث نمی‌برد هر چند که پدر یا پسر او باشد ولی مسلمان از میّت کافرارث می‌برد. طبق این حدیث کافر نمی‌تواند در میراث مسلمان شریك باشد و مال را از دست وارثان دیگرکه مسلمان هستند بیرون آورد چون این کار نوعی برتری کافر بر مسلمان است. درحقیقت از اول شارع مقدس به این مورد نظر داشته و آن را استثناء کرده است.

۳) اجماع علمای اسلامی

تمام فقهای اسلامی دراین مسأله اتفاق نظردارند و معتقدند که هیچ حکمی دراسلام تشریع نشده که باعث تسلّط کافر بر مسلمان باشد. البته حجیّت چنین اجماعی از این جهت مورد تردید است که می‌دانیم مستند اجماع کنندگان همان آیه و حدیث است و اجماعی‌که مستندآن معلوم باشد حجت نیست. ولی به هرحال می‌تواند تأییدی برای مسأله باشد و این‌که همه‌ی علماء به آن معتقدند دلیل این است که آن آیه وحدیث محلّ بحث دردلالت خود خالی از شُبهه و اشکال است. (جعفری، بی‌تا، ۲، ۵۹۹) بر این اساس، هرطرح، عهد نامه، رفت وآمد، قرارداد و فعالیت اقتصادی که راه نفوذ کُفّار بر مسلمانان را بازکند و باعث تفوّق و برتری کافر برمسلمان باشد حرام و از درجه اعتبارساقط است. پس مسلمانان و حکومت اسلامی باید در تمام جهات سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی از استقلال کامل برخوردار باشند.

۴) مناسبت حکم با موضوع

یکی‌از دلایل، نفی سبیل، مناسبت حکم با موضوع است و منظور این است که شرافت و اصالت

اسلام و ماهیت توحیدی آن که فقط باید برای خدا تعبد و تذلل کرد و نه غیرآن، خود به خود مقتضی این است که خداوند قانونی را که موجب حقارت و پستی و ذلت مسلمان در برابر غیرمسلمان بوده باشد، جعل وتشریع نکند چرا که این با اهداف عالیه‌ی اسلام مطابقت ندارد. خداوند درقرآن می فرماید:(وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ)؛ درحالی که عزت و اقتدار«سروری»ازآنِ خدا و رسول او و مؤمنان است. (منافقون/۸) طبق این آیه شریفه، عزّت منحصر به خدا و پیامبر و مؤمنان می باشد. بنابراین، باید راه هر گونه تسلط و نفوذ و بر تری تشریعی کفّار بر مسلمین نفی شود و یکی از نشانه های کامل بودن دین نیز می تواند همین باشد.

۵) وجوب تعظیم شعائر

یکی از مصادیق بارز شعائر«مؤمن» است. پس همان‌گونه که تعظیم شعائر، واجب و اهانت به آن ها حرام است، تعظیم مؤمن، واجب و اهانت به او نیز حرام است. تسلّط کافر بر مؤمن نیز اهانت به اوست که شارع مقدس راضی به آن نیست. از این رو، در می‌یابیم حکمی را که سبب تسلّط کافر بر مؤمن شود، جعل‌نکرده است. (حسینی، ۱٤۱۷ق، ۲، ۳٥٦ـ۳٥۷) دلیل دیگری که برای«نفی سبیل و حفظ عزّت مسلمانان» مطرح شده، تنقیح مناط است. با مراجعه به باب نکاح و دیگر ابواب فقهی و توجّه به نصوصی‌که در این ابواب آمده است، روشن می‌شود که شارع مقدس، اسلام را شرط در ولایت بر مسلمان می‌داند و از آن استفاده می‌شود که علّت آن، رضایت نداشتن شارع به تسلّط کافر بر مسلمان است. (حسینی، همان، ۳۵۷)

ج) رابطه نفی سبیل با قواعد فقهی

دراین قسمت، روابط نفی سبیل با قواعد تقیّه، عدالت و وفای به عهد مورد مقایسه و بررسی‌قرار می‌گیرند:

۱) نفی سبیل و تقیّه

تقیّه، به معنای برحذرشدن، نگاه داشتن، پرهیزکردن و پنهان نمودن است. (ابن منظور، ۱٤۱۰ق، ۱۵، ٤۰۵) دراصطلاح شرع، به معنای ابراز داشتن عقیده یا انجام دادن کاری برخلاف نظرقلبی‌خود به خاطر حفظ دین، جان، عِرض و ناموس، آبرو یا اموال ارزشمندی که درخطراست و اظهار حقِ که هیچ گونه فایده‌ای ندارد، بمعنی‌کتمان حقیقت به خاطر خلاف عرف عمومی جامعه بودن، به‌طوری که

عرف عملی جامعه برخلاف مسیر حق باشد و جامعه گمان نکند که راه درست و روش ارزشی را می‌پیماید. امام صادق(ع)فرمود: (إِنَّ تِسْعَةَ أَعْشَارِالدِّينِ فِي‌التَّقِيَّةِ،وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَاتَقِيَّةَ لَهُ،وَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي النَّبِيذِ وَ الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ)؛ یعنی نُه دهم دین درتقیّه است وکسی که تقیّه ندارد دین ندارد، و تقیّه درهمه چیز رواست مگردر شُرب نبیزومسح خُفین. (کلینی، ۱۳۸۸ق، ۳، ۵۴۹) تقیّه دارای احکام خمسه یعنی حرام، واجب، مستحب، مباح و مکروه است که بر حسب مصادیق، متفاوت است ولی در قتل، تقیّه نیست؛ بنابراین مشمول حکم حرمت است. نفی سبیل، اگرچه بر ادلّه احکام اولیّه، حکومت واقعی دارد، ولی معلوم نیست چنین تقدمی بر قواعد ثانویّه داشته باشد. قاعدة تقیّه به خاطر این‌که لسانش ابای از تخصیص دارد، مقدم بر نفی سبیل است. رابطه نفی سبیل و تقیّه، رابطه قاعدة اوّلی و ثانوی است و قواعد ثانوی بر قواعد اوّلی، مقدم است. امّا قاعدة تقیّه در جایی است که عرف جامعه از پذیرش اسلام، امتناع داشته باشد.

۲) نفی سبیل و عدالت

براساس معانی عدالت، رابطة آن متفاوت خواهد بود. اگرعدالت به معنای«تساوی»درنظرگرفته شود که در حقوق بشر و حقوق غرب مطرح است و به معنای تساوی«ریاضی» باشد، چند نکته را باید یاد آورشد:

الف) تساوی ریاضی: اسلام، تساوی ریاضی همة موجودات و نگاه ماشینی به موجودات جاندار را قبول ندارد. اسلام عدالت اجتماعی و دادن حق به حق‌دار را قبول دارد و تساوی را در موارد زیادی عین ظلم می‌داند. تساوی ریاضی حقوق زن و مرد، تساوی ریاضی کافر و مسلم، تساوی ریاضی حقوق کودک و افراد بالغ، تساوی ریاضی میان عالم و جاهل، تساوی ریاضی میان متخصص و عامی، تساوی میان پیرو جوان، تساوی رشید و سفیه، تساوی دوجنسیّتی و مرد و زن را قبول ندارد.

ب) تساوی«نفی‌تبعیض»: این نوع تساوی را اسلام قبول دارد. اسلام، مساوات به معنای نفی امتیاز طبقاتی اشخاص، نفی حاکمیّت کشورهای سلطه‌گر بر سلطه پذیر، نفی تبعیض نژادی، نفی مرد سالاری، نفی زن سالاری، نفی مردم سالاری را که در برابر حق مطلق خدا سالاری قرار دارد، می‌پذیرد. امّا مهمترین جذبة اسلام درگذشته و حال همین تساوی عرب و عجم، تساوی ترک و کرد و تساوی ترکمن و فارس است. پس‌اگر منظور از عدالت، بیانگر«نفی‌ظلم» باشد در این صورت، نفی سبیل، خود یکی‌از مصادیق عدالت وظلم ستیزی است. بنابراین، منافاتی با یکدیگر ندارند؛ چون نفی

سبیل، خود بیان نوعی‌از مصادیق ظلم رایج است که نفی شده است و بیانگر تفسیرعدالت اسلامی است و از باب «حکومت»، نفی سبیل مقدم برقاعدة عدالت است. حال اگر قاعدة عدالت، بیانگر«تساوی ریاضی»باشد، در این صورت، قاعدة عدالت با نفی سبیل چگونه رابطه‌ای خواهد داشت؟ زیرا از یک سو، موضوع نفی سبیل، نفی«حاکمیّت کفّاربرمسلمین» است (چه در طرف مقابل، مسلمان بر کافر حاکمیّت داشته باشد چه نداشته باشد) و از این نظر ممنوعیّت دارد. از طرف دیگر، موضوع قاعدة عدالت، «تساوی مسلم وکافر» است، (چه در طرف حاکمیّت، کافر باشد ویا مسلمان) پس از نظر موضوع، رابطة دو قاعده، عموم من وجه است و قدر مشترک آن دو، موردی است که کافر به میزان مسلمان، سلّطه داشته باشد. اینک سؤال این است که درقدر مشترک چه باید کرد؟ برای روشن شدن مسأله باید به این نکات توجّه کرد که اسلام در موارد زیادی، مساوات را به معنای ریاضی‌آن نپذیرفته است، ولی به معنای ظلم ستیزی آن همیشه توجّه داشته است. به بیان دیگر، قاعدة عدالت، اگر به معنای مساوات باشد، امکان تخصیص دارد، هرچند اگر به معنای ظلم ستیزی باشد، ابای از تخصیص دارد.

۳) نفی سبیل و مصلحت نظام

احکام حکومتی، نظیر قاعدة مصلحت نظام(عنوان مصلحت، به اموری اطلاق می‌شود که رعایت و لحاظ آن ها، به صلاح جامعه است) و قاعدة ولایت، از باب تقدّم احکام حکومتی بر احکام فقهی، مقدّم برقاعدة نفی سبیل می‌باشند.

٤) نفی سبیل و وفای به عهد

نفی سبیل از اصولی است که دولت اسلامی باید در ابعاد گوناگون سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی، به آن توجّه داشته باشد. پای بندی به این اصل، راه نفوذ و سلطة کافران و بیگانگان را بر مسلمانان و دولت اسلامی می‌بندد و ضامن حفظ عزّت و استقلال است. براساس این اصل، هر پیمان و قراردادی که موجب سلطة کافران بر مسلمانان شود، اعتبار حقوقی ندارد. از سوی دیگر، با توجّه به اصل وفای به عهد ، پای بندی به پیمان های بین‌المللی، اگر چه به ضرر مسلمانان باشد، ضروری است. بنابراین، کدام یک از این دو اصل مقدم داشته می‌شود؟ از سوی اندیش‌مندان دو دیدگاه مطرح شده است؛ براساس دیدگاه اول، در صورتی که قراردادی میان مسلمانان و کافران بسته شود، به محض این که کشف شود این قرارداد به ضرر جامعه اسلامی است، «نفی سبیل» خود به خود آن را لغو و

باطل می‌سازد. هر چند فسخ قرارداد بسته شده براساس قاعدهٔ فقهی دیگر که وجوب وفای بـه عهـد(اوفوا بالعهود) نام دارد، جایز نباشد، به دلیل کشف ضرر، «نفی سـبیل» وارد میـدان مـی‌شـود و قاعـدهٔ«اوفـوا بالعهود» را خنثی و بی‌تأثیر می‌کند و حاکمیت خود را اعمـال مـی‌کنـد. ایـن براسـاس عنـوان ثانویـه‌ای است که قرارداد پیدا می‌کند. (شکوری، ۱۳٦۷، ۲، ۳۸۷) براساس دیدگاه دیگری، چه بسـا در مـواردی، به سبب وجود مصلحتی مهم‌تر برای اسلام و مسلمانان، نفـی سـبیل نادیـه گرفتـه شـود، ماننـد آنچـه در صدر اسلام در صلح حدبیه مقرر شد و بـه موجـب آن، پیـامبراکرم(ص) مسـلمانان رهـا شـده از زنـدان مشرکان مکه را به آن ها بازگرداند و فرمود: با این قوم پیمان بسـته‌ایم، شایسـته نیسـت عهـد شـکنی کنـیم پس در دوران امر بین مصلحت ناشی از اصل وفای به عهد و اصل نفی سبیل، پیامبر اکـرم(ص) اولـی را ترجیح داد. (سلیمی، ۱۳۸۷، ۲٥٤) به نظرمی‌رسد دولت اسلامی در صورتی که نسبت بـه تعهـداتی بـا کارشناسی دقیق وارد شود و با توجه به جوانب آن ها، تعهـدات را پذیرفتـه باشـد، اصـل وفـای بـه عهـد، اصل حاکم در روابط خارجی دولت اسلامی به شمار می‌رود، چنان که پیامبر در صلح حدبیه، وفـای بـه عهد را مقدم فرمود. البته به طور کلی نمی‌توان یکی از دو اصل را بر دیگـری مقـدم داشـت، بلکـه در هـر مورد باید براساس مصلحت دولت اسلامی و مسلمانان و قاعـدهٔ اهـم و مهـم اقـدام کـرد. اگـر عـزت و استقلال به گونه‌ای تهدید شود که اصل حیات نظام اسلامی به خطر افتد، در این صورت، پـای بنـدی بـه تعهدات بین‌المللی ضرورتی ندارد. در عرف بین‌الملل نیز پذیرفته شده است که اگـر قـراردادی اسـتقلال و حاکمیت کشوری را تهدید کند، آن کشور مـی‌توانـد از آن پیمـان خـارج شـود. البتـه دولـت اسـلامی براساس این اصل نمی‌تواند هر قراردادی را که به نوعی به ضررش باشد، فسخ کنـد، زیـرا پـای بنـدی بـه تعهداتی که قبول کرده، اگر چه به ضررش باشـد، ضـروری اسـت. عـلاوه بـر ایـن، دولـت اسـلامی در جامعه‌ای بین‌المللی زندگی می‌کند و اگر پای بندی خود را به پیمان ها نشان ندهنـد، کارآمـدی و اعتبـار بین‌المللی خود را از دست خواهد داد. از این‌رو، قبل از انعقاد تعهـدات، کارشناسـی دقیـق مـی‌توانـد از پیدایش بسیاری از مشکلات جلوگیری کند. ابتدا به نظر می‌رسد که اعمـال «نفـی‌سـبیل» آسـان اسـت، ولی با تسلّط عـرف بین‌الملـل و قـدرت‌ها برعرصـهٔ بین‌الملـل، اعمـال ایـن اصـل بـه مراتـب دشـوارتر می‌شود؛ دیپلماسی قوی دولت اسلامی درگسترهٔ روابط خـارجی و هم‌راهـی دیگـر دولت‌هـای اسـلامی می‌تواند زمینه های بیشتری را برای اجرای این اصل در عرصه روابط بین‌الملـل فـراهم سـازد. مقـام معظـم رهبـری در بـارهٔ ترسیم اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، می‌فرماید: «عزت، حکمت و مصلحت، یک مثلث الزامـی بـرای چارچوب ارتباطات بین‌المللی ماست.» (حدیث ولایت، بیانات مقام معظم رهبری دردیـدار بـا مسـؤلان وزارت خارجـه، سفرا وکاردان جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰/٤/۱۸)

د) شاخصه‌های نفی سبیل

مهمترین شاخصه های نفی سلّطه بر ممالک اسلامی با استفاده از این قاعده عبارتند از:

۱) سلطة مطلق: منظور از سلطة نفی شده، اعـم اسـت از سـلطة واقعـی، فیزیکـی، سـلطه ادعـایی، سلطه در استدلال، سلطه حـاکمیّتی، حقـوقی، تکنولـوژیکی، اطلاعـاتی، امنیّتـی، اقتصـادی، وکـالتی، قهری، قیمومیّتی، خانوادگی، با واسطه و بی واسطه، سـلطة دیجیتـالی، الکترونیـک و مجـازی، خلاصـه سلّطة مطلق.

۲) مطلق کفّار: نفی سبیل شامل کفّـار معتـرف بـه کـافر بـودن و کفـاری کـه مـدعی اسـلامند(مثل خوارج، و...) نیز می‌گردد. یعنی کفر واقعی، ملاک است، اعم از این‌که کافر علـم بـه کفـر خـود داشـته باشد یا نداشته باشد.

۳) کفّار: نه بر امّت اسلامی حق سلّطه دارند، نه بر دولت های اسلامی، و نـه بـر احـزاب اسـلامی. همان‌گونه که حق حاکمیّت بر شرکت های اسلامی و ائمّه‌ی مسلمین را هم ندارند.

٤) نفی سبیل: شامل نفی فضاسازی‌های عرفی، فرهنگی، هنـری، آداب و رسـومی، متـدولوژیکی و علمی است. هم چنین نفی سلطه از قواعد اجماعی، بلکه ضـروری میـان همـة فـرق اسـلامی اسـت و اختلافی نیست و مفادش بیانگر حکم است نه حق.

۵) نفی سبیل: قاعدة آمره است نه تفسیری«تکمیلی». لذا برخلاف آن نمی‌توان باکفّـار، توافـق نمـود یا قرارداد، منعقد کرد و نیز با همه‌پرسی نمی‌توان آن را تصویب کرد.

٦) نفی سبیل و قواعد ثانویه: ماننـد: ضـرورت، اضـطرار، اکـراه، تقیّـه، مصـلحت و ولایـت مقـدم نیست. ولی شاید هیچ مصلحتی اقوا از نفی سلطة کفر نباشد.

۷) نفی سلطة کفّار: بر جوامع اسلامی، بیانگر هم حکم وضعی و هم حکم تکلیفی مـی‌باشـد. لـذا هم تحمّل سلطه کفار و هم تحمیل سلطه بر مسلمین، حـرام اسـت و هـم مقـررات سـلطه‌آمیـز، باطـل است. و نیزضمانت اجرای نفی سلطة کفّار، علاوه بـر عـدم نفـوذ و بطـلان، ایجـاد مسـؤولیّت مـدنی و کیفری است، هم چنان که علاوه بر حرمت و عدم جواز آن سبب عقوبت اخروی است.

۸) نفی سبیل و فقه: بسیاری از فقهـا، نفـی سـبیل را بـه صـراحت، در ابـواب ارث، ضـمان، رهـن، حواله، اجاره، عاریه، تولیت، وقف، وکالت، بیع، نکاح، شفعه، لقطه، قضـاوت، نـذر، دیـات و قصـاص مطرح کرده و پذیرفته‌اند.

۹) نفی سبیل وحقوق: این قاعده هم در حقوق خصوصی مطرح است (اعـم از قـرارداد هـا و سـایر

حقوق مالی) و هم در احکام کیفری(مانند دیات و قصاص). مثلاً یک مسلمان در حالت عادی، حق ندارد وصی و شاهد بر اعمال خود را از کافر برگزیند. یا زن مسلمان حق انتخاب شوهرکافر، در زوجیّت دائم و موقّت (و هرجا صدق سلطه نماید) ندارد و برعکس، مرد مسلمان حق داشتن زوجه موقّت را (که جزئیات آن درکتب فقها بیان شده است) دارد.

۱۰) جریان نفی سبیل: این قاعده در حالت عادی، هم در بلاد کفر جاری است، هم در بلاد اسلامی و هم در مناطق آزاد. مگر از باب ضرورت، تقیه، اضطرار و اکراه. همچنین در احوال شخصیه و هم در حقوق عمومی هر دو اجرا می‌گردد. همین طور در همة امور عبادی، سیاسی، معاملاتی و احکام، اجرا می شود و نباید کفّار بر مقررات اسلام، سلطه یابند. منظور از نفی سبیل، نفی سلطه بر همة مسلمان ها، اعم از شیعه و فرق آن، سنی و فرق آن ها، اعم از زن و مرد و اشخاص چند جنسیّتی می‌باشد.

۱۱) براساس نفی سبیل: بیّنه کفّار بر علیه مسلمانان قابل پذیرش نیست چون کافر در مظانّ اتّهام است و پذیرش دلیل و بیّنه او برخلاف نفی سبیل است.

۱۲) براساس نفی سلّطه: هیچ کافری یا دولت کفری حق مجازات ، زندانی کردن، تبعید یا جریمه‌ی انسان مسلمان یا شرکت های اسلامی را ندارد و هیچ دولت کافری حق مصادره اموال مسلمان را ندارد. به استناد این قاعده، جایز نیست مسلمان مجرم را تحویل دولت های کفرنماید ولو به درخواست پلیس بین‌الملل.

۱۳) مطابق این قاعده: کودکان و اطفال مسلمین از جنبة «حکمی»نفی سبیل نسبت به خودشان مستثنی هستند چون شرط تکلیف، بلوغ است. امّا دول کفّار حق سلطه برکودکان مسلمان را ندارند.

۱٤) طبق نفی سبیل: الحاق کشورهای اسلامی به کنوانسیون هایی که سبب سلطه کفار و نظام سلطه بین المللی بر مسلمین است، حرام و باطل است و قضات اسلامی می‌توانند اقدامی را تعقیب قضایی کنند.

۱۵) نفی سبیل: در اعمال حقوقی و وقایع حقوقی اجرا می‌شود که سبب سلطه کفار باشد ولی اگر موجب سلطه نشود یا موجب سلطه مسلمان بر کافرگردد، اجرا نمی‌شود.

۱٦) عمل برخلاف نفی سبیل: را برخی باطل، برخی حرام و برخی مکروه دانسته‌اند و این اختلاف، به تفاوت در مصادیق برمی‌گردد. برخی، برای اجرای نفی سبیل، شرط کرده‌اند که عمل باید موجب ذلت مسلمان باشد و این را از ادله عزت مؤمن و نفی ذلت مسلمانان، استنباط نموده‌اند.

۱۷) براساس نفی سبیل: پذیرش داوری‌های بین‌المللی و آژانس‌های بین‌المللی، شورای امنیّت و

سازمان‌های وابسته به سازمان ملل اگر سبب سلطة کشورهای غربی، ناتو و کشورهای اروپایی بر ممالک اسلامی شود به دلیل نفی سبیل اولاً حرام ثانیاً غیرنافذ و ثالثاً باطل و بی‌اثر است و موجب ضمان و مسؤلیّت صادرکنندگان مجوزآن می‌باشد.

۱۸) مطابق نفی سلطه: تمامی‌مصوّبات محاکم بین‌المللی، سازمان های بین‌المللی و حاکمیّت عرف های بین‌المللی اگر موجب سلطه و حاکمیّت فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و یا... کفار بر مسلمانان گردد، حرام، غیرنافذ و باطل است و هیچ شخص حقیقی یا حقوقی اسلامی حق اطاعت از آن را ندارد. زیرا این امر، اطاعت از طاغوت و برخلاف نفی سبیل و مشمول حرمت عون ظلمه و... است. ملاك و معیارکلی در روابط کُفّار و مسلمانان، بستن راه نفوذ و پیشگیری احتمالی از سلطه و نفوذ آن هاست. هرجا که این معیار یافت نشود، رابطه ممنوع و هر جا باشد، رابطه بلامانع است. از این رو، قرار داد هایی نظامی، فرهنگی، اقتصادی، تبادل دانشجو و استاد، و نیز همکاری در زمینه های پزشکی، فنّی، صنعتی، کشاورزی و تجاری با اطمینان از عدم نفوسذ و تفوّق آن ها بر مسلمین، بلا مانع است؛ چون هیچ کشوری به ویژه در عصر حاضر نمی‌تواند بدون همکاری و ارتباط با کشورهای مختلف به حیات خود ادامه دهد، ولی اگر برخی از قرارداد ها زمینه سلطه کُفّار را فراهم آورد، از نظر قرآن اهمیّت ندارد. بر این اساس است که فقهای اسلام به لغوآن ها نظر می‌دهند؛ امام خمینی در این باره می فرماید: اگرروابط سیاسی بین دولت های اسلامی و بیگانگان، موجب تسلّط آنان برکشورها، شهرها یا نفوس و اموال مسلمین شود و یا باعث اسارت سیاسی آنان گردد، برقراری این روابط و مناسبات بر زمام داران دولت ها حرام و پیمان هایی که می‌بندد باطل است و بر مسلمین واجب است آن ها را ارشاد کنند و دست‌کم با مبارزة منفی به ترك این نوع روابط وادارشان سازند. (خمینی، ۱۳٦۳، ۱، ٤٤٦)

٥) آثار نفی سبیل(یا موارد تطبیق نفی سبیل بر موضوعات فقهی)

این اصل بر تمام روابط خارجی و بین المللی اسلام اعم از نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی حاکمیت دارد وکلیه روابط برون مرزی باید بر مبنای آن پی‌ریزی شود. این اصل‌آثار زیادی دارد. به بیان دیگر، موارد تطبیق نفی سبیل در صحنه‌ی عمل، بسیار است که بررسی کامل‌آن از ظرفیت این مقاله خارج است، دراین قسمت به موارد مهم آن ها اشاره می‌کنیم:

۱) عدم جواز ولایت کافر بر مسلمان

یکی از موارد تطبیق نفی سبیل، نفی ولایت و سرپرستی کافران بر مسلمانان می باشد. براساس این اصل، کافر نمی تواند هیچ گونه ولایتی بر مسلمان اعم از زن، مرد، کوچک و بزرگ، فرد و اجتماع داشته باشد. لذا یک کافر و غیر مسلمان نمی‌تواند حاکم، رئیس جمهور و قاضی مسلمانان شود، زیرا این ها از مصادیق و انواع ولایت محسوب می شوند که اصل فقهی نفی سبیل کافر بر مسلمین آن را نفی می‌کند و مردود می دارد. همچنین از تطبیق صریح این اصل و از مصادیق عدم جواز ولایت کافر بر مسلمان، می‌توان موارد زیر را ذکرکرد : مادرِ کافر حق حضانت بچّه شیرخوار را که پدرش مسلمان است، ندارد و نیزکافر حق ندارد و صحیح نیست که قیّم ایتام و بچه های صغیر مسلمان شود، چنان که جایز نیست «قیم» مسلمان دیوانه و سفیه باشد. همچنین در صورتی‌که مسلمانی فوت شود و بچه یا بچه های او مسلمان نباشند(کافر باشند) حق تجهیز و کفن و دفن او را ندارند و هیچ لزومی نیز ندارد که دیگر مسلمانان، از آن ها اجازه و إذنِ کفن و دفن بگیرند، آن جنازه متعلق به مسلمین است. عکس مطلب نیز درست است؛ یعنی در صورت کافر بودن والدین و مسلمان بودن فرزندشان، حق تجهیز و کفن و دفن فرزند در صورت مرگ با مسلمین است و نه با پدر و مادر کافرش. همهٔ این ها به خاطرنفی سبیل و بسته بودن راهی هرگونه تسلّط و علو و ولایت کافر بر مسلمان است. پس، با توجّه به مراتب مختلف و گوناگونی‌که «ولایت» دارد، کافر در هیچ یک از این مراتب جایز نیست بر مسلمان«اعم از فرد و اجتماع»ولایت پیدا کند.

۲) عدم نیاز به إذن پدر کافر در نذر فرزند مسلمان

عده‌ای از فقهای شیعه معتقدند که اگر پدر مسلمان با نذر فرزند مسلمانش موافقت نکند و اجازه و إذن ندهد، نذر او منعقد نمی‌شود و صحیح نمی باشد. بنابر صحّت این قول و پذیرش آن، این مسأله در مورد پدر کافر صدق نمی‌کند؛ یعنی فرزند مسلمان به هیچ وجّه نذرش مشروط به اجازه و إذن پدر کافرش نیست. این نیز یکی از موارد تطبیق نفی سبیل کافر بر مسلمین می باشد.

۳) عدم جواز تولیّت کافر بر اوقاف مسلمین

مسأله وقف(اموال و املاک وقفی) در اسلام و فقه اسلامی از موارد پراهمیّت و حساس می باشد و تولیّت و سرپرستی این اوقاف دارای شرایط ویژه‌ای است. از جمله‌ی این شرایط این است که متولی و سرپرست اوقاف کافر نباشد. بنابراین، تولیت مدارس و بیمارستان های وقفی، مزارع و باغ های وقفی

و... نباید در دست غیر مسلمان و کافر باشد. فقهای امامیه«عدم جواز تولیت کافر بـر اوقـاف مسـلمین» را از نفی سبیل استفاده می‌کنند. همچنین اگر ملکی و چیزی وقـف اولاد شـود و در طـول زمـان، متـولی آن مرتد شود و از اسلام برگردد، تولیت او نیز خود به خود لغو می‌شود.

۴) عدم ثبوت حق شفعه برای کافر

در بخش معاملات و تجارت فقه اسلامی، بابی هست به نام «کتاب شفعه» کـه در آن حـق الشـفعه بحث می‌شود منظور از «حق الشفعه» این است که اگر انسـان بخواهـد مـثلاً ملـک و یـا خانـة خـود را بفروشد و آن را به طور مشاع با کسی شریک باشد، حق تقدم خرید، با آن شریک اسـت. اگـر او بخواهـد سهم شریکش را بخرد، کسی حق خرید ندارد، مالک نیز حق فروش به غیر شریک خـود را نـدارد و ایـن را اصطلاحاً حق الشفعه می نامند که متعلق به شریک است. حـال فـرض کنیـد کسـی بـا یـک کـافر بـه چیزی و ملکی به صورت مشاع شریک باشند و مسـلمان بخواهـد حـق و سـهم خـود را بفروشـد، حـق الشفعه از شریک کافرش ساقط است و فرد مسـلمان مـی توانـد سـهم خـود را بـه هـرکس کـه بخواهـد بفروشد. نتیجه‌ای که از این مسأله‌ای فقهی، درسیاست خارجی می‌توان گرفـت، خریـد و فـروش سـهام شرکت هایی‌است که کشورهای مسلمان و یا افراد مسلمان در کشورهای گوناگون اروپـایی و غربـی و... دارا می باشند. مانند سهامی‌که ایران در برخی از شرکت های آلمانی دارد و یا شرکت هایی‌کـه بـا سـرمایه گذاری های خارجی در کشـورهای مسـلمان، تأسـیس شـده اسـت. در مـورد شـرکت هـای اخیـر، در صورت احساس ضرر بیش از نفع برای مسلمین، طبق اصـل نفـی سـبیل اساسـاً بایـد لغـوگردد؛ ماننـد شرکت آمریکایی نفت آرامکو در عربستان سعودی زیر سلطة آل سعود. بـه هـر حـال، عـدم ثبـوت حـق الشفعه برای کافر، از نتایج عملی وتطبیق نفی سبیل کافر بر مسلمین می باشد.

۵) عدم جواز تزویج زن مسلمان با مرد کافر

یکی از موارد مهم تطبیق نفی سبیل، عدم جواز ازدواج زن مسلمان با مرد کافر می باشـد، زیـرا کـه مرد با ازدواج، نوعی ولایت بر زن پیدا می‌کند، در صورتی که خداوند هرگونـه تسـلّط و ولایـت کـافر بـر مسلمان را نفی کرده است.

۶) بطلان نکاح در صورت کافرشدن مرد

اگر همسر مسلمان زن مسلمانی مرتد شود (از دین اسلام خـارج شـود) عقـد نکـاح و ازدواجشـان

خود به خود فسخ و باطل می‌شود و آن زن بر آن مرد، حرام می‌شود، زیرا که با ارتداد، کافر شده و کافر نیز طبق نفی سبیل، راه نفوذ و حق سرپرستی را ندارد.

۷) سقوط حق قصاص

اگر مسلمانی مسلمان دیگر را بکشد، ورثه‌ی مسلمان مقتول، حق دارند قاتل را قصاص نمایند، امّا اگر ورثه‌ی مقتول، مثلاً فرزندانش کافر باشند، حق ندارند آن قاتل مسلمان را قصاص کنند زیرا، این نوعی بر تری کافر بر مسلمان و ولایت داشتن او بر مسلمان مقتول و قاتل است و طبق نفی سبیل کافران برمسلمین، این ولایت مردود می باشد. اگر مقتول یک یا چند نفر از اولادش مسلمان باشند حق قصاص به آنان منتقل می‌شود، در غیر این صورت حاکم شرع اسلامی قاتل را قصاص می‌کند. (موسوی، ۱۳۸۳، ۱، ص۱۷۳)

۸) منع استشاره از کافر

دیگر از موارد تطبیق نفی سبیل، مسألة شورا، مشاوره و استشاره می باشد. طبق این اصل، مسلمان نباید نسبت به امور مربوط به سرنوشت مسلمانان، از کافر طلب مشورت نماید و لذا استخدام مستشاران نظامی و امنیتی خارجی(غیر مسلمان، مانند آمریکایی، انگلیسی، روسی، فرانسوی و ...) وگماشتن آن ها در مقامات و پست های حساس نظامی، برخلاف اسلام و سیاست خارجی‌آن است. اگر مسلمانان تجهیزات نظامی، مانند هواپیماهای جنگی‌از کشورهای کفر وغیرمسلمان بخرند و فروشنده شرط«وقید»کند که هدایت و خلبانی و تعمیرآن هواپیماها بر عهدة کشور فروشنده باشد و به صورت اعزام مستشار یا شبیه آن اعمال شود، آن معامله طبق نفی سبیل کافران بر مسلمین اساساً لغو و باطل است، زیرا درآن صورت کشورکافر فقط تسلّط بیشتری پیدا کرده و هیچ قدرتی به قدرت مسلمانان افزوده نشده است. مانند معاملة هشت و نیم میلیارد دلاری اسلحه‌ی آمریکا با عربستان سعودی که هواپیماهای‌آواکس(جاسوس‌های پرنده) نیز جزءِ این معامله بودند؛ این معامله نه تنها باطل بلکه خیانتی بس بزرگ به دنیای اسلام می باشد؛ برای این که تمام خدمه و خلبان این هواپیماها آمریکایی هستند. ممنوعیت استشاره از کافر، علاوه بر این که از نفی سبیل مستفاد می‌شود، از آیات دیگر قرآن نیز به دست می‌آید، مانند: آیه‌ی ۳۸/شوری:(وامرهم شوری بینهم؛ امور مسلمین میان خودشان شورایی است) ؛ توجه دارید که آیه‌ی شریفه می فرماید: امور مسلمین میان خودشان«شورای» و نه با کفار. براساس نفی سبیل و ممنوعیت استشاره مسلمان ازکافر، حضور

مسلمانان در مجامع بین‌المللی، مانند سازمان ملل متحد،... باید به منظور پیاده کردن اصل اول از اصول سیاست خارجی‌اسلامی(اصل‌دعوت) باشد و نه به رسمیت شناختن چنین مجامعی که خود ملعبه و آلت دست کفر جهانی هستند و ضوابط ضد خدایی و کفرآمیزی مانند «حق و تو» برای چند قدرت، درآن گنجانده شده است، امّا به منظور حضور برای کسب اطلاع از اوضاع و مسائل جاری دنیا و استفاده از تریبون بین المللی برای دعوت به اسلام، اشکالی ندارد. دراین جا مطلبی نیز شایان توجّه است که: کمک گرفتن مسلمان از غیرمسلمان (اعم از فرد یا جامعه و دولت) در مسائل فنی و صنعتی، مانند طب و پزشکی، زراعت و فنون زراعی و ... اشکال ندارد، مشروط بر این که خود این ها، مقدمه‌ی سلطه تقنینی و سیاسی بیگانگان نشوند، هر چند بر مسلمانان، زیبندهٔ آن است که در تمام موارد، خود کفا و مستقل باشند. چنان که پیامبراکرم «صلی‌الله علیه وآله و سلّم»درهجرت از مکه به مدینه، شخصی به نام «عبدالله بن اریقط »را به عنوان راهنما استخدام کرد، درحالی‌که وی مشرک بود، امّا به دلیل اطمینان و زمینه های مساعدی که برای پیامبرمعلوم بود و برآن اساس، عبدالله نمی توانست خیانت کند، او را به عنوان راهنما استخدام کرد .همچنین فقها، برای امام و رهبر مسلمین جایز دانسته اند که در صورت مصلحت، با کفّار قرار داد ببندد و از اسلحه‌ی آنان در جنگ استفاده کنند، درمقابل، حتّی می‌تواند از غنایم جنگی سهمی برای آنان قایل شود. چنان که پیامبر«صفوان بن امیه» را درغزوة(جنگ) حنین شرکت داد، در حالی‌که او مسلمان نشده بود. درهرصورت، این کمک طلبیدن ها، به هیچ وجّه نباید منجر به ولایت وتسلّط کفّار بر مسلمین شود. (قرضاوی، ۱۳۹٤ق، ۳۳۲)

۹) لغو قرار داد های ضرری

دیگر از موارد تطبیق نفی سبیل، لغویك جانبه‌ای معاملات و قراردادهایی که به ضرر مسلمانان تمام شود.

۱۰) حکم و قضاوت: محاکم قضایی کفُّار در حقّ مسلمانان نافذ نیست«گر چه حق باشد».

۱۱) ممنوع بودن اعطای هرگونه مسئولیّتی که جنبه برتری کافر برمسلمان را دارد، همانند ریاست جمهوری، قضاوت، مدیریت دانشگاه ها، مدارس، مراکز فرهنگی و تربیتی و تولیّت موقوفات و مراکزدرمانی وبیمارستان ها و امور خیریه و ...،زیرا ورود و خروج دانشجویان و بیماران در مدارس و بیمارستان هابا نظارت واجازة مستقیم یا غیرمستقیم او انجام خواهد گرفت و راه تسلّط کُفّار بر مسلمانان را باز می‌گذارد. (موسوی، ۱٤۲٤ق، ۱، ۱۷۳-۱۷۵ و۱۵۹) نه تنها کفّار حقّ مسئولیت ندارند بلکه آن تعداد از مسئولان مسلمانی‌که به نفع کُفّار موضع می‌گیرند و تصمیمات آنان، راه تسلّط کفّار را

باز می‌گذارد در ردیف آن ها هستند و حق ندارند در چنین مسئولیتی بمانند. امام خمینی«ره»در این باره چنین فتوا می‌دهد: اگر بعضی از رؤسای دولت های اسلامی یا نمایندگان دو مجلس(مقصود مجلس ملّی ومجلس سازی قبل ازانقلاب است)موجب نفوذ سیاسی و اقتصادی بیگانه گان بر کشور اسلامی گردند به حدّی که حوزه اسلام یا استقلال مملکت«هر چند درآینده»مورد تهدید قرارگیرد، چنین افرادی خائنند و باید از مقام خود عزل شوند«هرمقامی که باشد»و برامّت اسلامی است که آن ها را گرچه با مقاومت منفی همچون ترك معاشرت با آن ها و کناره جویی از آنان و از هر راه ممکن مجازاتشان کنند و در اخراجشان از تمام امور سیاسی و محروم ساختن از حقوق اجتماعی بکوشند. (خمینی، ۱۳٦۳، ۱، ٤٤٦) تا این جا مواردی از تطبیق نفی سبیل کافران بر مسلمین را ملاحظه فرمودید و نقش بسیار حساس، مشکل گشا و هدایت گرانه‌ی آن در صحنه‌ی سیاست خارجی و بین المللی، معلوم گردید که بدبختی ما مسلمین، آفت های استعمار، انحطاط، ذلت، فقر و فلاکت، همه و همه، ناشی از عدم توجّه ما درگذشته به قوانین عزّت آفرین و نجات بخش اسلام بوده است؛ چرا که : اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست. درصورت بهره برداری درست از نفی سبیل درسیاست خارجی، عظمت اسلام و مسلمین حفظ شده و دنیای ستم زدهٔ امروز، به آن جذب خواهد شد.

و) کاربرد نفی‌سبیل

نفی‌سبیل، کاربرد زیادی دارد؛ اینك، به چند مورد ازکاربرد«نفی سبیل»اشاره می‌کنیم که هرکدام، به نوبهٔ خویش نقش تعیین کننده‌ای در استقلال سیاسی، حفظ عزّت و احترام مسلمانان داشته و یا راهکار مناسب برای این که مستضعفان جهان از زیر سلطهٔ مستکبران ونظام سلّطه خارج شوند، هستند.

۱) تحریم تنباکو

درسال ۱۲٦۸ هجری شمسی قراردادی بین ایران و انگلیس بسته شد که طبق آن، امتیاز خرید و فروش داخلی و خارجی تنباکو و توتون در انحصار یك تاجر انگلیسی قرار گرفت و دنبال آن، شرکتی در لندن تأسیس گردید. انگلیسی‌ها و افراد وابسته به آن ها در همه جای ایران پخش شدند و این مقدّمه تسخیر و قبضهٔ ایران بود و پیامدهای تلخی به دنبال داشت. علما و فقها، پرچم مخالفت برافراشتند و

مردم ایران را به نهضتی بزرگ فرا خواندند. مرجع بزرگ شیعه«آیت اللّه میرزا محمدحسن شیرازی»که رهبری این نهضت را بر عهده داشت فتوای حماسی خود را این چنین صادرکرد: (اَلْیَومْ اسْتَعْمالِ «تَنْباکُو وَ تُوتُونْ» بِایّ نَحْوِکانْ ؛ درحکم محاربه با امام زمان صلوات اللّه و سلامه علیه) است. (مدنی، بی‌تا، ۱، ۷٤)

۲) کاپیتولاسیون

کلمة، «کاپیتولاسیون» یك واژة فرانسوی و به معنای تسلیم و سازش است. و دراصطلاح به «قانون و»مقرراتی اطلاق می‌شود که به موجب آن اتباع یك کشور در کشور دیگر، تابع مقررات کشور خود می‌شوند. (طلوعی، ۱۳۸۵، ٦۸۱) درتاریخ ۱۳٤۳ هجری شمسی، لایحه‌ای در مجلس«ایران»تصویب شد که بر اساس آن اتباع آمریکایی در ایران مصونیّت قضایی پیدا کردند و این لایحه به منزله اجازة رسمی به بیگانگان بود که در ایران دست به هر عملی بزنند و از هر نوع عکس‌العمل قضایی مصون باشند. به دنبال این لایحه، امام خمینی (ره) فتوای تاریخی خویش را صادرکرد؛ فتوایی شورانگیز که چون آتشفشان، هستی استبداد را سوزاند؛ فتوایی که با آیه «نفی سبیل» آغاز می‌شود و ارزش این اصل را بیشتر متبلور می‌سازد: (بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. لَن یَجعَلَ اللّهُ لِلکفِرینَ عَلَی المُؤمِنینَ سَبیلاً)؛ ملّت ایران می‌داند این روزها در مجلس چه گذشت؟ می‌داند مجلس به پیشنهاد دولت، سند بردگی ملّت ایران را امضاءکردند؟ اکنون مستشاران آمریکا، نظامی و غیرنظامی با جمیع خانواده و مستخدمین آن ها آزادند هر جنایتی بکنند. دادگاه های ایران حقّ رسیدگی ندارند، چرا؟ اکنون من اعلام می‌کنم که این رأی ننگین مخالف اسلام و قرآن است و قانونیّت ندارد. (شکوری، ۱۳۷۷، ۲، ٤۰۱-٤۰۷)

۳) حمایت از مستضعفان جهان

نفی سبیل از قرآن وسنّت اخذ شده است. برنامه های قرآنی مربوط به زمان، منطقه وجغرافیای خاصی نیست. به بیان دیگر، نفی سبیل زمینه‌ای برای دفاع از جهان اسلام و به طورکلی مستضعفان جهان مد نظر است و در قالب ظلم ستیزی، مبارزه با استکبار جهانی و مواجهه با بی‌عدالتی‌های موجود در عرصه‌ی بین‌المللی نمود می‌یابد. چنان که امام خمینی(ره) اولین شخصیّت فقهی«سیاسی» در ایران است که خواهان رهایی مستضعفین از زیر یوغ قدرت های سلطه‌گر استعماری است. ایشان اظهار می‌دارد: ما از تمام کشورهای زیر سلطه (مستضعفین جهان) برای به دست آوردن آزادی و

استقلال کاملاً پشتیبانی می‌نماییم، و به آنان صریحاً می‌گوییم که حق گرفتنی است. قیام کنید و ابرقدرت‌ها را از صحنه‌ی روزگار براندازید من بارها گفته‌ام و هم اکنون هشدار می‌دهم که اگر شرقِ ستم کشیده و آفریقا به خودشان متکی نباشند، تا ابد گرفتارند. من ... به آفریقا و شرق زیر سلطه و تمام کشورهای تحت ستم اخطار می‌کنم که متحد شوید و دست آمریکای جنایت کار را از سرزمین‌های خود قطع کنید. (خمینی، ۱۳۸۰، ۱۲، ۱٤۷) و ایشان سیاست «نه شرقی، نه غربی»را پیش فرض و مبنای تمام روابط خارجی جمهوری اسلامی با کشورهای جهان معرفی می‌نماید. سیاست «نه شرقی، نه غربی» یعنی نفی کامل پذیرش سلطه کفار و یعنی به منزلة عمل به نفی سبیل در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. (خمینی، ۱۳۸۰، ٤، ۳۱۷) ایشان پیرامون مناسبات و تعاملات جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورهای اسلامی معتقد است: کوشش داشته باشید در بهترکردن روابط با کشورهای اسلامی، ما برای دفاع از اسلام و ممالک اسلامی در هر حال مهیا هستیم. ما دست برادری به تمام ملت‌های اسلامی می‌دهیم و از تمام آن ها برای رسیدن به هدف‌های اسلامی استمداد می‌کنیم. برنامة ما که برنامة اسلام است وحدت کلمه مسلمین است اتحاد ممالک اسلامی است. برادری با جمیع فرق مسلمین است. در تمام نقاط عالم هم پیمانی با تمام دول اسلامی است در سراسرجهان. (خمینی، همان)

مقام معظم رهبری، زمان که رئیس جمهور ایران بود(سال۱۳٦٦) درمجمع عمومی سازمان ملل ماهیّت نظام سلطه جهانی را از نگاه انقلاب اسلامی و نفی سلّطه را (نفی سبیل) بر سرنوشت ملل جهان خواهان و خواستار شدند. ایشان اظهار می‌دارد: پیام ما به همة ملت‌ها و دولت‌هایی که می‌خواهند مستقل و بی‌اعتنا به خواست و اراده سلّطه‌های بزرگ جهانی بمانند این است که از آنان نترسند و به خود و ملت خود اعتماد کنند. به عبارت دیگر، جهان به دو بخش سلطه‌گر و سلطه پذیر تقسیم شده است و بخش اول خود را مالک سرنوشت بخش دوم می‌داند. نظام سلّطه عبارت از وجود همین روابط نابرابر میان این دو بخش از جهان است. نظام سلّطه، به میل خود، انقلاب ها را نفی و برای رژیم های انقلابی مشکل‌تراشی می‌کند. نظام سلّطه علی‌رغم ملت‌ها، برای آنان تصمیم می‌گیرد. نظام سلّطه، با مفاهیم به میل خود بازی می‌کند و آن را بر طبق مصالح خود تغییر می‌دهد و همة امکانات خود را برای جا انداختن آن به کار می‌برد. نظام سلّطه منافع سلطه‌گران را مطلق و موجب نادیده انگاشتن منافع دیگران می‌شود. دولت جمهوری اسلامی ایران به پیروی از اصول اعتقادی خود مبنی بر حمایت از مبارزة حق طلبانه ملت‌های مستضعف در برابر مستکبرین از اولین روزهای پیروزی انقلاب، کلیه روابط سیاسی و اقتصادی‌اش با این دولت‌ها را قطع کرد. (بیانات مقام معظم رهبری، ۳۱ / ٦ / ۱۳٦٦)

عمل کردن براساس نفی سبیل، می‌توان درسیاست خارجی جهان اسلام، به اهداف ذیل رسید:

گسترش همکاری‌های دوجانبه و منطقه‌ای و بین‌المللی؛

ادامه پرهیز از تشنج در روابط با کشورهای غیرمتخاصم؛

بهره‌گیری از روابط برای افزایش توان ملی؛

مقابله با افزون‌خواهی و اقدام متجاوزانه در روابط خارجی؛

تلاش برای رهایی منطقه از حضور نظامی بیگانگان؛

مقابله با تک‌قطبی شدن جهان،

حمایت از ملت‌های مظلوم و مستضعف؛

تلاش برای ایجاد نزدیکی بیشتر میان کشورهای اسلامی.

امروزه اگر پیروزی کُفّار را بر مسلمانان در میدان های مختلف با چشم خود بالعیان می‌بینیم به خاطرآن است که بسیاری از مسلمانان مؤمنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظائف و مسئولیت ها و رسالت های خویش را به کلی فراموش کرده‌اند، نه خبری از اتحاد و اُخوت اسلامی‌درمیان آنان است و نه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام مي‌دهند، و نه علم و آگاهی لازم را که اسلام آن را از لحظه‌ی تولد تا لحظه‌ی مرگ بر همه لازم شمرده است دارند، چون وضعیّت فعلی‌مسلمانان چنین است، طبعاً درصحنه های مختلف پیروزی ازآنِ کُفّار خواهد بود! (شیرازی، ۱۳۹۲، ٤، ۱۷٦) براساس نفی‌سبیل، درروابط بین الملل، به ویژه کفّار، هرگونه معامله و قراردادی که با این قاعدة مغایرت داشته باشد، قابل عمل نیست. طبق این قاعده: (هرنوع معامله با کفّار وغیر مسلمانانی که برای بازارمسلمانان وحیات اقتصادی آن هاخوف وترسی وجود داشته باشد، مثل واردات اجناس خارجی که قیمت آن ها از اجناس داخلی ارزان تربوده، یا موجب ورشکسته شدن تولید کنندگان داخلی بشود، ترک این روابط تجاری واجب وانجام آن حرام، و برسران مذهب است که در صورت وجود چنین ترسی، کالاها و تجارت با آن ها را برامّت مسلمان حرام نماید و برمسلمانان تبعیت از آن ها واجب است. (خمینی، ۱۳٦۳، ۱، ٤۸٦-٤۸۷)

نتیجه گیری

نفی حاکمیت سلّطه یا نفوذ بیگانگان در قلمرو هر قوم و قبیله یا هر ملتی، از قدیم الایام در میان جوامع بشری مطرح بوده و افراد هیچ جامعه‌ای با برخورداری از توان و نیروی لازم برای دفاع از کیان خویش، دخالت غیر را در امور و سرنوشت خود بر نمی‌تابیده‌اند. اندیشمندان و فقهای اسلامی برای حفظ کیان اسلام، عزّت و عظمت مسلمانان با استناد به آیات قرآن کریم (سوره‌های نساء و ...) و روایات معصومین(علیهم السلام) قاعده فقهی‌ای را به عنوان نفی سبیل تأسیس کرده‌اند. براساس نفی سبیل، راه هر نوع نفوذ و تسلّط کفّار بر ممالک اسلامی در حوزه های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی باید مسدود شود. از نظر سیاسی نفی سبیل بر نپذیرفتن تحت‌الحمایگی، نفی ظلم و استبداد و استعمار، جایز نبودن مداخله بیگانگان در امور داخلی و خارجی کشورهای اسلامی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی مورد تأکید است. درقرآن کریم پس از موضوع جهاد در سیاست خارجی دولت اسلامی هیچ مسأله سیاسی دیگری نظیر نفی ولایت غیر مسلمانان بر مسلمان تأکید نشده است. از بعد سیاست خارجی، اسلام همواره بر عزّت و استقلال مسلمانان تأکید ورزیده و جایز نمی‌داند که کفّار بر سرنوشت و مقدرات مسلمانان مسلّط و مستولی شوند. در فقه اسلامی، به طورگسترده از نفی سبیل برای از میان برداشتن سلّطة کفّار بر مسلمانان استفاده شده است. درشرایط فعلی نیز ممالک اسلامی برای نجات از نظام سلّطة کفّار می‌توانند از این راه قانونی و شرعی استفاده کنند. به بیان دیگر، محکم ترین سنگر وقوی ترین سپردفاعی از جهان اسلام و به طورکلی از مستضعفان جهان، همین نفی سبیل است که در قالب ظلم‌ستیزی، مبارزه با استکبار جهانی و مواجهه با بی‌عدالتی‌های موجود در عرصه بین‌المللی نمود یافته است.

کتابنامه

قرآن کریم

ابن منظور، محمدبن مکرم، **لسان العرب**، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱٤۱۰ق

انوری، حسن، **فرهنگ بزرگ سخن**، تهران: انتشارات سخن، چاپ ششم، ۱۳۸۷

انصاری، مسعود وعلی‌طاهری، **دانشنامة حقوق خصوصی**، تهران: انتشارات جنگل، جاودانه، چاپ سوم، ۱۳۸۸

ایروانی، جواد، **مبانی فقهی اقتصاد اسلامی**، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۹۳

جعفری، یعقوب، **تفسیرکوثر**، قم: هجرت، چاپ اول، بی‌تا.

جعفری«لنگرودی»، محمد جعفر، **ترمینولوژی حقوق**، تهران: کتاب خانه گنج دانش، چاپ دوم، ۱۳۸۱

حسینی«دشتی»، سید مصطفی، معارف و معاریف، تهران: مؤسسه فرهنگی آرایه، چاپ سوم، ۱۳۷۹

حسینی«مراغی»سید میرعبد الفتاح، **العناوین الفقهیه**، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱٤۱۷ق.

خمینی، روح الله«امام خمینی»، **تحریرالوسیله**، قم: نشراسلامی، ۱۳٦۳

سلیمی، عبدالحکیم، **نقش اسلام در توسعة حقوق بین‌الملل**، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی وپژوهشی امام خمینی«ره»، چاپ دوم، ۱۳۸۷

شکوری، ابوالفضل، **فقه سیاسی اسلام**، قم: مرکزانتشارات دفترتبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۷

طبرسی، فضل بن حسن، **ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، مترجم، علی کرمی، تهران: انتشارات فراهانی، چاپ اول، ۱۳٦۰

طلوعی، محمود، **فرهنگ جامع سیاسی**، تهران: نشرعلم، چاپ سوم، ۱۳۸۵

طیّب، سید عبدالحسین، **اطیب البیان فیی تفسیرالقرآن**، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸

علی رامین و همکاران، **دانشنامه دانش‌گستر**، تهران: مؤسسة دانش‌گستر روز، چاپ اول، ۱۳۸۹

عزّتی، عزت الله، **جغرافیای سیاسی جهان اسلام**،«**قم**»: واحد تدوین کتب درسی، ۱۳۷۸

قرائتی، محسن، تفسیرنور، تهران: **مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن**، چاپ یازدهم، ۱۳۸۳

قرضاوی، یوسف، **الحلال و الحرام فی الاسلام**، دارالاعتصام القاهره، ١٣٩٤ق.

قمی، محمد بن‌علی«معروف به شیخ‌صدوق»، **من لایحضره‌الفقیه**، قم: دفترانتشارات اسلامی، ١٤١٤ق، تصحیح علی‌اکبر غفاری.

کلینی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، تحقیق علی اکبرغفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.

مدنی، سید جلال‌الدین، **تاریخ سیاسی معاصر ایران**، قم، جامعه مدرسین حوزة علمیه، چاپ سوم، بی‌تا.

مدنی، سیدمحمود، **احکام مصلحتی درفقه اسلامی**، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۳

مکارم شیرازی«ناصر»وهمکاران، **تفسیرنمونه**، تهران: دارالکتاب الاسلامیه، چاب شصت ویکم، ۱۳۹۲

موسوی«بجنوردی»، سید محمد حسن، **القواعدالفقهیة**، تحقیق: مهدی مهریزی- محمد حسین الدرایتی، قم: انتشارات، دلیل ما، چاب اول، ١٤٢٤ق.